

سخنوران ارونیق و انزاب

ارونیق و انزاب دو محال خوش آب و هوای آذربایجانست که در شمال غربی تبریز قرار دارد مرکز آن بخش شبستر و از توابع آن : طسوج، شرفخانه، خامنه، سیس، صوفیان، بنیس، کوزه کنان معروفند .

آثار تاریخی قابل ذکر این بخش بشرح زیر است :

- ۱- مقبره شیخ محمود شبستری و مزار استادش بهاءالدین یعقوب در شبستر .
- ۲- مسجد جامع شبستر (که بسال ۹۹۸ تعمیر کاری شده و تاریخ بنا معلوم نیست).
- ۳- مسجد جامع طسوج (که بسال ۹۸۹ تعمیر کاری شده و تاریخ بنا معلوم نیست).

از این ناحیه خوش آب و هوا عرفا و شعرای معروفی برخاسته اند که اینک شرح احوال و آثارشان از نظر خوانندگان دانشمند میگذرد :

احمد طسوجی - فرزند ارشد اشرف طسوجی است جوانی فاضل و شاعر بود

ابیات زیر را ضمن نامه ای از عتبات عالیات به پدرش فرستاده است :

ایا بریسد صبا ای نسیم جان پرور	ز روی لطف بکن جانب طسوج گذر...
زهر گلی که به بینی زیاده رنگ و صفا	بچین ودسته رنگین بند ، تازه و تر
بصد سلیقه و پاکیزگی نگاهش دار	مباد لکه به برگگی فتد زمد نظر
میان جان بگذار و روانه شو بطسوج	سراغ کن در دولت سرای بحر هنر
مهن سالله اشرف که اوسری نبی است	که مر جعند و معزز همی زجد و پدر.

وی در حین تحصیل بسال ۱۲۵۸ در حمله عثمانیها بعراق بقتل رسیده یکی از

معاصرینش در رثای وی گفته است :

احمد آقا مظهر فضل و کمال
در جوانی در جوار شاه دین
هم گاستان فضیلت شد خزان
بعد از این دیگر غم ازدل کی برد
گفت تاریخ وفات او خرد
آن باسرار حقیقت برده پی
چون فلک طومار عمرش کرد طی
هم بهار معرفت گردید دی ...
یا سرودنای و یا آوای نی ...
(شد شهید اشقیاء افسوس وی)
(۱۲۵۸)

(رک: پایان نامه تحصیل آقای بیت الله جمالی)

احمد کوزه کنانی - فرزند عبدالله کوزه کنانی از علمای معروف آذربایجان و از شاگردان آقا سید حسین کوهکمری و ملا محمد ایروانی بوده است. در حدود سنه ۱۳۲۶ هجری قمری در کاظمین برحمت ایزدی پیوسته و در مقبره آقا شیخ حسن ممقانی دفن شده است. از جمله تألیفاتش کتاب هدایة الموحدین فی اصول الدین، کتاب ایقاظ العلماء و تنبیه الامرا، روضة الامثال در تبریز بچاپ رسیده و اشعاری نیز بزبان فارسی سروده است.

(رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۱)

اشرف طسوجی - علی اشرف بن احمد بن ملا عبدالنبی بن شرف الدین محمد شریف بن طاهر بن فخرالدین بن زین الدین از فحول شعرا و فضلاى قرن سیزدهم هجری طسوج است.

صاحب نگارستان دارا در ترجمه حال او چنین نوشته است :

«اشرف شرفای آذربایجان و اعلم علمای دوران و افضل فضلاى زمانست، اسم شریفش علی اشرف بوده نبیره اخوند ملا عبدالنبی طسوجی است این جناب خود از فحول علماء و عمده حکمای این ولایت بوده در علم الهی و حدیث و کلام سرآمد اهل زمان خود میباشد.»

مرحوم تربیت نیز عین مطالب مذکور را در دانشمندان آذربایجان نقل کرده است. در پشت جلد یکی از کتابهای خطی (متعلق بکتابخانه خصوصی آقای میرزا خلیل شیخ الاسلام که از نواده‌های شاعر است) تاریخ تولد وی شب عید قربان سنه ۱۱۸۹ یادداشت شده است.

وفات وی بنا بتصریح مؤلف وقایع‌الایام و یادداشت فرزندش محمد شیخ الاسلام در پنجم رجب سال ۱۲۶۸ در طسوج اتفاق افتاده است جسد وی را بکربلا نقل و در همانجا دفن کرده‌اند.

از او دیوان اشعاری شامل قصاید و غزلیات و مخمسات و اثر منظوم دیگری بنام شعله بیادگار مانده که گویا فعلاً در تصرف آقای جلال فرزند آیت‌الله حاجی سید ابوالقاسم خوئی است.

اشرف تحصیلات ابتدائی خود را در مولدش طسوج پایان رسانیده و برای تکمیل معلومات باصفهان و نجف مسافرت نموده و در علم الهی و حدیث و کلام سرآمد اقران گشته است.

وی بسال ۱۲۲۲ قمری شرف نساء دختر حسینقلی خان (پسر علیمرادخان خواهرزاده کریمخان زند) را در نجف بمقد نكاح در آورد و صاحب شش فرزند ذکور شد باسامی: احمد، محمد، خلیل، مرتضی، مسیح، کریم. روزگاری بخوبی و خرمی میگذرانیده و باعباس میرزا نایب‌السلطنه ارتباط نزدیکی داشته است پس از شکست وی از قشون روس عرصه بر اشرف نیز تنگ و فقر و فاقه بر او چیره گشته. و بگفته خود کتاب و دستار را در گرو نان گذاشته است:

بریده بند دلم تیغ تیز فقر و غنا
برای لقمه جو، پیش این و آن بگرو
ر بوده دل ز کفم غصه معاش مدار
کتاب پیش یکی، پیش آن یکی دستار

ولی باوجود فقر مادی ثروت معنوی داشته است چنانکه گوید:

اشرف از تأثیر استغنای خویش
دست خالی گنجها اندوخته

همچنین نیش تپهی دستی را برنوش تذلل و تحقیر نفس برتر شمرده است چنانکه گوید:

نوش زا دادم گرفتم نیش را	فارغ از تشویش کردم خویش را
خوب سوزاندم از این داد وستد	من دماغ نفس بدانندیش را ...
اشرفا گر پادشاهی بایدت	بندگی کن بندگی ، درویش را

از رباعیات اوست :

این سنبل تر سنبل موئی بودست	این صفحه گل صفحه روئی بودست
این ژاله قطره قطره در عارض گل	از روی بتی چکیده خوئی بودست
ای غنچه، دهان گلهذاری گوئی	ای لاله کف دست نگاری گوئی
آشفتگی تو کرد آشفته دلم	ای سنبل تازه زلف یاری گوئی
ای روی تو بدر و ابروانت مه نو	چشمان تو ز آهوی ختا برده گرو
با این همه سبزه خط و سنبل زلف	غافل منشین ز داس هنگام درو

گوئی در این رباعی نظری باین غزل معروف حافظ داشته است :

مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو	یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
------------------------------	-----------------------------------

از غزلیات اوست :

پرده از رخ بر نیفکنده است جانانم هنوز	ای فلک از پرده تن بر مکش جانم هنوز
در ازل تیری زشتت ترک مستی خورده ام	زخمی حسرت کش آن تیر و بیکانم هنوز
پرتو حسن ازل را مظهری در کار بود	زان سبب محو جمال ماهر و یانم هنوز
شهره شهرم برندی با وجود اینکه نیست	هیچکس را آگهی از راز پنهانم هنوز
گر بزعم دیگران بر هر زبانم آشنا	در زبان عاشقی طفل دبستانم هنوز
با کمال معرفت در مسلك سیر وسلوک	پیش ادناسالکی در عین نقصانم هنوز

جذب به شوقم نگر اشرف که در عین وصال

طالب دیدار یار و وصل جانانم هنوز

وی رثای مشهور محتشم و چند غزل حافظ را تخمیس کرده که از هر یک برای

نمونه چندبندی نقل میشود :

تخمیس رثای محتمش :

دردا که درد بیشتر و خرمی کم است کانون سینه پر زشرر دیده پر نم است
لب اشناى ناله و دل همدم غم است «باز این چه شورش است که در خلق عالم است»

« باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است »

آمد بجوش خون شهیدان کربلا بگرفت موج موج ز عمان کربلا
شد سیل خیز دشت و بیابان کربلا « کشتی شکست خورده طوفان کربلا »

« در خاك و خون فتاده عبیدان کربلا »

چون یکه تاز دشت بلا از سمند شد بیمار کربلا پس از آن در کمند شد
زینب ز نو بتازه غمی پای بند شد « آندم فلك به آتش غیرت سپند شد »

« کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد »

چون اهل بیت را بصف محشر آوردند هنگام گیر و دار که این محضر آوردند
پرشکوه محضری بدد داور آوردند « آل نبی چو دست تظلم بر آوردند »

« ارکان عرش را به تزلزل در آوردند »

این زیب عرش وزینت گردون حسین توست این ناتوان و خسته و محزون حسین توست
این قامت کشیده و موزون حسین توست « این کشته فتاده بهامون حسین توست »

« این صید دست و پا زده در خون حسین توست »

تخمیس غزل حافظ :

دل که پاسبسته زلف تو پریرزاد آمد باهمه قید ز قید همه آزاد آمد
طاق محراب بچشم من ناشاد آمد « در نمازم خم ابروی توام یاد آمد »

« حالتی رفت که محراب بفریاد آمد »

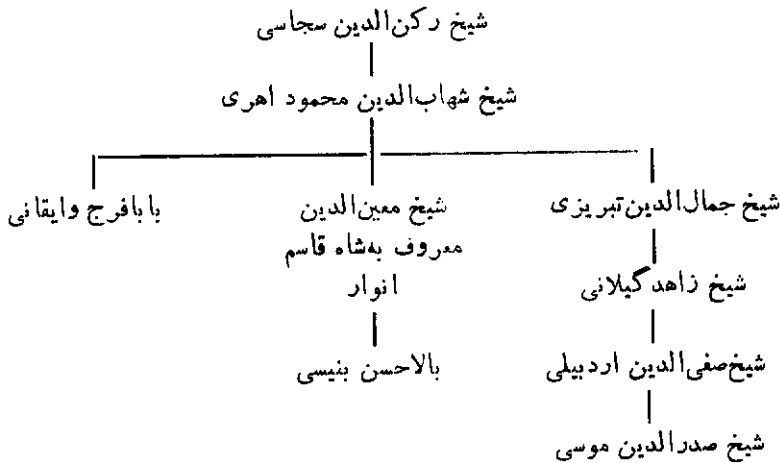
خرم آنانکه نه در قید غم پندارند مایه سود و زیان را بجوی شمارند
گوئیا باخبر از معنی این گفتارند « زیر بارند درختان که تعلق دارند »

« ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد »

تا بکی خون جگر گردهم از دیده روان
ساقیا خیز و بیاور بمن آن راحت جان
بهرشادی دل اشرف بی نام و نشان
«مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان»
«تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد»

برای اطلاع بیشتر از شرح حال شاعر رجوع کنید به پایا نامه تحصیل آقای بیت الله جمالی درباره اشرف طسوجی. این رساله نسبتاً مفصل نتیجه تحقیق و کوشش و مبین دقت نظر آقای جمالی است و از اینکه با سه صدر آنرا در دسترس و مورد استفاده اینجانب قرار دادند موقع را برای اظهار تشکر مفتنم می‌شمارد.

بالاحسن بنیسی - مرید شیخ شهاب الدین اهری متوفی ۶۹۵ یا ۶۹۸ بوده بنوشته
ملاحشری وی «زبده احرار و مرجع ابرار می‌باشد و پدرش خواجه یوسف نیز اهل حال
و صاحب کرامات بوده از معاصرین خواجه محمد کججانی است. این بیت از اوست :
چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم
غیری که دیده بودم آن غیر هم تو بودی»
نام وی در شجره شهابیه وحدتیه بدین شرح آمده است :



در روضات الجنان نام وی جزو هفتاد تن اولیائی که بخدمت بابا حسن تردد
میکرده اند قید و اضافه شده است که حضرت شیخ حسن بلغاری (متوفی دوم ربیع الاول
سال ۶۹۸) فرمود :

«من بیست و هشت کس را دریافتم از واصلان محق و عارفان مدقق که پیوسته شعاع پرتو آفتاب معرفت الهی بر گلزار سینۀ بی کینۀ ایشان تابنده بود و همواره قطرات امطار غمام فیض کلام نامتناهی بر صحرای دل ایشان بارنده ... اما از جمله آن بیست و هشت کس، اول حضرت شیخ سعدالدین حموی، و شیخ شمس الدین رازی، باباحسن (سرخابی) و بابا مزید که از اقطاب بوده، و خواجه عبدالرحیم آژآبادی، و خواجه محمد کججانی، و خواجه صائِن الدین یحیی تبریزی، و خواجه شمس الدین مراغی، و باباحسن بنیسی، و بابا فرج وایقانی، و شیخ شعیب ژنده پوش، و بابا شعیب پینه دوز، و صالح بابا، و شیخ احمد، و شیخ شافعی، و شیخ فضلون، و بابا خالد، و شیخ اسحق مرزواری، و شیخ کریم الدین شبستری، و شیخ محمد گازرخسر و شاهی، و پیرسپید، و شیخ شیرباریک، و شیخ شعبان، و خواجه غریب، و شیخ شرفشاه تبریزی قدس الله تعالی اسرارهم.»
(رک: روضات الجنان ص ۴۹، ۱۴۰ - فرهنگ معین ذیل شهاب الدین اهری - دانشمندان آذربایجان ص ۶۳)

ثابت طسوجی - ابراهیم نام داشته و از معاصرین فتحعلیشاه است اشعار او بزبان
ترکیست .
(رک: حدیقه الشعرا - دانشمندان آذربایجان ص ۹۰)

خاوری کوزه کنانی - اسمش میرزا معصوم از شعرای قرن سیزدهم و از نسل شمس تبریزی است چندی در کاشان متوطن گردید و نظر بسلامت حال ورتبه کمال، ملک الشعرا فتحعلی خان کاشی یکی از برادرزادگان خود را بحباله نکاح او درآورد؛ در سفر حج کتابی مسمی به «تحفة الحرمین» در مقابل قران السعدین امیر خسرو دهلوی برشته نظم درآورده تحفه بارگاه خاقان صاحبقران نمود، بنوشته مقتون در نگارستان دارا او «ندیمی سخندان و حریفی چرب زبان و در مراتب شعر و انشا از فحول کبرا و در صفحه عراق از صنایع شعرای معنی آرا بوده است» .

صاحب تذکره اختر مینویسد که خاوری : «الحق مردی است آرمیده ، از

علوم رسمی استحضاری وافی دارد و از رسوم سخنوری استبصاری کافی، در نظم و نثر قادر است و در این هر دو فن شریف ماهر، دراری منظومه‌اش غیرت عقد پروین و لالی منثوره اش رشک در ثمین. خلاصه اکنون از فحول شعرای عصر محسوب است. دیوان قصائد و غزلیات او را ملاحظه و قدری از منتخباتش درین سفینه ثبت افتاد.

این قصیده را در مدح فتحعلیشاه سروده است :

گذشت فصل دی و شد ز فیض فروردین	زمین بنامیه رشک نگارخانه چین
فضای خاک تو گوئی که شد بهشت نعیم	رواق تانک تو گوئی که شد سپهر برین
به بوستان چو در آید بین بطارم تانک	یکی سپهر و فروزان دراو دو صد پروین
ز تانک دختر رز دل بجلوه می‌ببرد	چنانکه در غرفات بهشت حورالعین
بصحن باغ انار کفیده در کف شاخ	همی بخندد بر درجهای دُرّ ثمین
صبا بعقد گشائی بطره سنبل	هوا به لخلخه سایه بسایه نسرين
چه داشت ساقی ابر بهار در صہبا	که فاش کرد بیک جرعه رازهای زمین
بگیر باده پازین و پار تا در باغ	پدید زینت پار است و زیب پیرازین
فشانده رشح هوا ژاله بر کلاله گل	رہانده نکبت گل دامن از کف گلچین
بسیر باغ همانا که میکند آهنگ	سپهر مجد و کرم آفتاب ملت و دین
ستوده فتحعلی شه که شیر رایت او	ربوده خواب بسطوت ز چشم شیرعزین
زمین دهی که در آید بلرزه دانی چیست	خیال او گذرد بر ضمیر گاو زمین
سپهر خواست به میزان شکوه او سنجد	گسیخت رشته و بینی شکفتش شاهین
خمیده قامت از آن می رود چنین که مباد	ز فرط قطره شود عطف دامنش خونین
رعاف او بگه بامداد و وقت غروب	بین بدامنش اندر بجشم عبرت بین
زهی حدوث تو طراح کار گاه قدم	خهی گمان تو معمار شهر بند یقین
سیاست تو به یا جوع فتنه سدّ سدید	حمایت تو بفوج شکسته حصن حصین

مبارزان تو را گاه رزم و وقت نبرد
 بسال خوردگی اندر چه جام باده چه خون
 حقوق شکر تو بر ذمهٔ صغیر و کبیر
 بجمع و خرج دو روز ایادی کف تو
 شبی بساحل دریای مغربم خورشید
 بلا به گفت که آخر زمن نپرسی هیچ
 بگفتمت چه فتادت کشید آهی گفت
 به قعر بحر م و زیر زمین عفاك الله
 باو بگو که بود خور بخاوری منسوب
 خدایگان ملوک ای که باد تا بابد
 بآب کوثر و زمزم بطرهٔ طاها
 بخواجهیی که سه طغش بود طفیل وجود
 بآستین تو کاعجاز را در اوست کتف
 بآن هلال که در آسمان زین شهراست
 بهیاس من زعطاهای خواجگان لئیم
 که در ثنای بزرگان خرده بین عراق
 زبدو حال از اینان طمع بریدستم
 چو مدح خواجه سرایند و اوسکوت کند
 فضول طعمهٔ شیر است مر مرا روزی
 قضا بگو که بکینم کشیده دار کمان
 من این مخدّرگان را که یادگار منند
 کشیده ام همه دم تا بلوغ در آغوش

مجاهدان تو را روز جنگ و نوبت کین
 بخرد سالی اندر چه گاهواره چه زین
 کنند حکم تو بر گردن کپین و مپین
 کتاف می نکند دفتر شهور و سنین
 ز در در آمد و بنشست با دلی غمگین
 که ای مربی دریای کلان چه حال است این
 کزین بتر چه که گردد توانگری مسکین
 ز دست خانه بر انداز او نماند دفین
 چنان مکن که شود خانمان خراب چنین
 بهر چه عزم تو دایم خدات یار و معین
 بخاک یثرب و بطحاً بعترت یاسین
 بخاتمی که دو کونش بود بزیر ننگین
 بآستان تو کافلاک را باوست یمین
 غروب او به یسار و طلوع او به یمین
 بحر ص من که بجودش پنهان است رهین
 خلاف شیوهٔ اصحاب باشدم آیین
 که صعوه را نکند طعمه همت شاهین
 چنان بود که کسی مرده را کند تلقین
 کند ز کرده رنگان چو پنجه درانگین
 قدر بگو که به قصدم گشاده دار کمین
 زبدو فطرتشان تا بروز باز پسین
 نشسته ام همه شب تا بروز بر بالین

که دختران همه بکر ندوشوهران عین
 شگفت نیست که اندک گران بود کابین
 که خود بهشت بود جلوه گاه حورالعین
 بهمعنائی بخت بلند و رای رزین
 مرا گمان که سر روی است تخت تکین
 فراز کرسی دیدم قرار عرش برین
 کلام او همه پیغام جبرئیل امین
 بگمراهان طریق سخن امام مبین
 که در حجال نقاب ویند پرده نشین
 همه باصل نسب خواهران حورالعین
 شود ز غالیه گیسوی عنبرین مشکین
 دوات جبرش را رشحه به زماء معین
 دوچیز کرده مرا پایبند و گوشه نشین
 بطبع نی زسخن پایه بی که گویمت این
 گهر ستانم و ریزم بهر سلاله طین
 ندیده چهره مضمون غیر در تضمین
 خزانه پر گهر است و خزانه دار امین
 بصید بازوی خود قانعم زغث و سمین
 به قصد تهمت دزدی معاندان لعین
 هزار قطره خوی خجلتم روان زجین
 حیوانگر که بکوش برم همی غسلین
 ز شاه منت احسان و حسرت تحسین
 مدام تا که بود لازم ستم نفرین

نتیجه می ندهد ازدواجشان با غیر
 چو ناز زن بجهاز است این مخدّره را
 بخوابگاه و شاقان شه فرستادم
 بطوف کعبه این آستان چو بستم بار
 مرا خیال که صدر شه است بزم ینال
 چو نیک دیده گشادم بدیده تحقیق
 لقای او همه مرآت آفتاب قدم
 کتاب او که در آن ملهمات غیبی ثبت
 قمر نقاب عروسان طبع خسرو دهر
 همه بوضع حسب دختران روح قدس
 که نگارش نظمی که بکر معنی را
 صریح کمالکش را نغمه به زمرغ بهشت
 زبدو دولت جاوید عدّت تو، شها
 بدست نی ز گهر مایه بی کت آرم آن
 سحاب سان نه به آن فطرتم که ازهر بحر
 قسم بخالق شعری که شعر من هر گز
 بدزدی خزقم رغبتی نه زانکه مرا
 بقرص سفره خود راضیم ز گندم و جو
 ز نظم غیر فزایند برقصیده من
 کنم چو فکر مدیحت بخویشتم گویم
 خطا ببین که بمصر آورم همی حنظل
 ببین بسادگی من که باز دارم چشم
 همیشه تا که بود موجب عطیه دعا

مزید جاه و جلال تو را گه و بیگاہ
این غزل نیز از اوست :

صبح است و در طرف چمن بلبل نواخون آمده
بر شاخ سرو و نارون قمری در افغان آمده
هم دلگشا گلشن شده هم مرغ دستان زن شده
هم شمع گل روشن شده، هم غنچه خندان آمده
افلاك چرخ افاق چه دلوی دو از وی مهر و مه
زیر و زبر بیگاہ و گه این رفته و آن آمده
زان دلو و چه از کهکشان رودیست در گردون عیان
ز انگشت زار آسمان زینگونه ریآن آمده
گردون مگر از مردمی در مدح دارا زد دمی
کز گوهر انجم همی آگنده دامان آمده
در ریاض العارفین آمده : نظر بپاکی طینت و نیکی جیلت بمعاشرت اهل دنیا
راضی نگردیده و بکسب و تجارت روزگار میگذرانیده است .
بالجملة از مسالك سلوك واقف و از مصاحبان اهل معارف؛ اشعار بسیار دارد از
آنجملة است :

در آن خلوت که حیرت لب فرو بندد جهانی را

مجال نطق باشد خاصه چون من بیزبانی را

شرمنده ام ز بسکه بوصلش تمام عمر
دادم فریب این دل هجران کشیده را
شرط عشق آمد خموشی ورنه منم پیش یار
میتوانم گفت حال خود ز بانم لال نیست

(رک: طرائق الحقایق جلد سوم ص ۱۱۴ ، ریاض العارفین ص ۴۳۵ ، مجمع الفصحا ص
۲۸۳-۲۸۴ ، ریاض الجنه روضه پنجم، قسم دوم ص ۸۲۵-۸۲۴ ، نکارستان دارا ص ۱۹۱-۱۹۰ ،
دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۴ ، تذکره اختر ص ۶۹-۶۳)

ذکری کوزه کنانی - کر بلای نجف بازارچی از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان
میباشد و اشعارش ترکی است .

(رك، حدیقه الشعراء، دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۲)

رحمت کوزه کنانی - از شعرای دوره فتحعلیشاه قاجار است. بنوشته عبدالرزاق
دنبلی در نگارستان دارا : «اصلش از قریه کوزه کنان تبریز، اما در اصفهان نشو و نما
یافته و تحصیل کمال کرده . بوساطت اعتمادالدوله میرزا عبدالوهاب در دفتر انشای
شاهنشاهی برقم نویسی مباحی و در کسوت بندگی سرافکنندگی و در لباس چاکری
معرفت شناخت الهی دارد. بهجاهده و تزکیت نفس میکوشد و در بزم عشق ساغر عرفان
مینوشد. نصیبی از دولت کاملان راه و توشه‌ئی از سفره عاشقان آگاه یافته. بصیرتی دارد
و دانش و بینشی آرد. و با مر فتحعلیشاه کتابی محتوی و مشحون به پنجاه هزار بیت از قصص
و حکایات مسقی به «زینت الحکایات» نوشته است.» از اوست :

زندگانی يك دوروزی بیش نیست	وقت اندك قابل تشویش نیست
شادی و اندوه عالم یکدم است	بهر یکدم این چه اندوه و غم است
هر کجا حرفی ز اندوه و غم است	داغ ماتم دیدگانرا مرهم است
ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش	اصل کام آمد همه ناکامیش
بندگی کن تا که ازادت کنند	در خرابی کوش کابادت کنند

وی در طریقت پیرو سلسله ذهبیه بوده است .

در نگارستان دارا و دانشمندان آذربایجان (ص ۱۱۷) اسم او میرزا حسین و در
ریاض العارفین و ریحانة الادب و مجمع الفصحا و دانشمندان آذربایجان (ص ۱۵۸) نامش
میرزا محمد و تخلصش رحمت قید شده است .

در تذکره‌ها ابیاتی از مثنوی او بطور پراکنده بشرح زیر آمده است :

ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش	عین کام آمد همه ناکامیش
از تو پیدا هر چه ناپیداستی	وز تو زیبا هر چه نازیباستی

هر متاعی را بیازاری بهاست
 شهر شهر و خانه‌خانه کو بکو
 دجله دجله چشمه چشمه جوی جوی
 تاجه آرم، تاجه سازم زین فزون
 روز روز و هفته هفته ماه ماه
 دامها در صید معنی ساختم
 یکدو تیرم بیش در تر کش نماند
 با همه همواری و آهستگی
 عالم تجرید جان افروز را
 سوی او راه از طریق دیگر است
 دوزخی بر اهل جنت ناز کرد
 عاشقی اسباب سرگردانی است
 کز که بیریدی، کجا پیوسته‌ای...

داستان عشق و عقل از هم جداست
 چند پویم در پی این آرزو
 چند ریزم سیل غم زین جستجوی
 دیده دریا کردم و دل غرق خون
 از طلب فارغ نبودم هیچگاه
 سالها رخس ریاضت تاختم
 دیگرم نیروی در ابرش نماند
 تا چه خواهم کرد در این خستگی
 کبریای عشق هستی سوز را
 دامن از بالای ما بالاتر است
 تا عطایت چشم رحمت باز کرد
 خود مگو درد طلب حیرانی است
 خود ندانی تا نه از خود رسته‌ای

(رک: ریاض‌المارفین ۴۳۸-۴۳۷، دانشمندان آذربایجان ۱۱۷، ۱۵۸، ریحانة الادب جلد دوم ص ۷۵-۷۴، مجمع‌الفصحا جلد ۵ ص ۹۴۵، نگارستان دارا ص ۷۶-۷۵)

شانی شبستری - از شعرای قرن سیزدهم شبستر است .

(رک: حدیقة الشعراء، دانشمندان آذربایجان ۱۸۷)

شیخ ابراهیم شبستری - برهان‌الدین ابراهیم بن حسن معروف به «سیبویه ثانی»
 از عرفا و دانشمندان اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری و از جمله مشاهیر سلسله
 نقشبندیها بوده است .

منظومه در نحو بعنوان **نهاية البهجة** دارد که اول و آخر آن چنین است :

مفیض الجدی معطی العطايا السنية
 لتسمعی من هجرة نبوية

تیمنت باسم الله مبدی البرية
 فرغت وقد ابدی المحرم عشرة

مرحوم تربیت نسخه‌ای از این منظومه را در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌ای از شرح آن را در کتابخانه حمیدیه اسلامبول دیده است بنوشته مؤلف مرات الکائنات شیخ ابراهیم منظومه دیگری نیز بعنوان انبیانامه داشته است .

وی بتاريخ ۹۱۷ هجری در اثنای مسافرت بمکه معظمه با پسر خود مقتول گردیده؛ مؤلف شذرات الذهب قتل ویرا سنه ۹۱۵ و حاجی خلیفه در تقویم التواریخ سال ۹۱۹ ضبط کرده است .

(رک: دانشمندان آذربایجان ص ۱۶)

شیخ عبداللہ شبستری - متخلص به نیازی از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است وی بسال ۹۲۶ از جانب سمرقند بدیار روم رفته و سلطان سلیم خان پادشاه آن سرزمین مقدم ویرا گرامی شمرده هر دو سه ماه مبلغ پنجهزار آقچه عثمانی بوی انعام می نموده است . شیخ مثنوی شمع و پروانه را بنام سلطان سلیم گفته که دارای مضامین دلپذیری است .

رساله نیز در قواعد معما تألیف نموده و امثال قواعد را بنام سلطان سلیم قرار داده از آن رساله است :

قومی که براه طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند
خود شوق تو در اهل درم یکدرمی نگذاشت ولی بی درمان آزادند

دو حاشیه بر حواشی شرح تجرید سید شریف و حاشیه شرح مطالع وی نوشته و کافیه را شرح کرده است .

این رباعی نیز از اوست :

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی کر دست ستم که نیست آگاه کسی
کر دست ترا همدم هر خار و خسی آتش زده بر جان و دلم هر نفسی

این غزل نیز از اوست :

روان شدم محمل جانان و من حیران از آن رفتن
گذشت او تند و من بر خاک ره جان می کنم بی اد
ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
مکن نسبت بقدر خوش خرام یار طوبی را
نه بی او میتوان بودن، نه با او میتوان رفتن
نه صبر این چنین بودن، نه تاب آن چنان رفتن
دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
کجا طوبی تواند چه چون آن سرو روان رفتن
که نتواند ز گلشن بلبل بی خان و مان رفتن

دو ماده تاریخ در یک مصراع در وفات سلطان سلیم آورده است :

ز عرش داشت اهل شرك ذلت	سلیمی آن شهنشاهی که دایم
قضای آسمان بود آن نه علت	باندک علتی رخت از جهان بست
که دولت فوت شد از اهل ملت	قصورى شد ممالک را ز فوتش
«قصور مملکت» یا «فوت دولت»	شود هر یک از آن تاریخ فوتش
۹۲۶	۹۲۶

همچنین قصیده در شصت بیت ساخته که هر مصرعی از آن مشتمل بر تاریخ جلوس سلطان سلیمان «۹۲۶» و مصرع دیگرش تاریخ فتح قلعه رودس (۹۲۸) میباشد .

در مواد التواریخ (ص ۸۳) مطلع قصیده بدین شکل آمده است :

دوم فتح اردوس (کذا) الا ای نیازی	در اول جلوسی بوی سرفرازی
۹۳۰	۹۲۶

(رک: ترجمه مجالس النفائس ۳۶۹-۳۶۶، دانشمندان آذربایجان ۲۶۷-۲۶۶)

شیدای شبستری - میرزا لطف الله شبستری از شعرای قرن سیزدهم هجری بوده و اشعارش بزبان ترکی است .

(رک: حدیقه الشعراء، دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰)

طرزی شبستری - از سخنوران قرن دهم هجری است از اوست :

گفتم چه چیزم از غم گیتی کند خلاص
 عثم خطاب کرد که طرنی فنا فنا
 (رک: دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۶)

فضلی شبستری - از شعرای قرن دهم هجری است. منظومه بعنوان صحف الثقات بنام ابوالمظفر شیخشاه شروانشاه که در تاریخ ۹۲۷ بآذربایجان آمده بود ساخته که چند بیت از آن نقل میشود :

ای خرد نقشبند نامه تو	بلکه نقشی ز نقش خامه تو
سال تاریخ این خجسته کتاب	بطریق جمل ز روی حساب
نهد و بیست و هفت و کسری بود	روز بامداد عید عصری بود

بنوشته مرحوم تربیت نسخه‌ای از این منظومه (که تاریخ استنساخ آن ۱۰۴۸ هجری است) در کتابخانه سید عبدالرحیم خلخالی بخط ملاالله ویردی بن علاءالدین محمد تبریزی موجود است .
 (رک: دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۹)

گلشنی شبستری - از شعرای قرن دهم هجری این بخش است سام میرزا در تحفه سامی نوشته : «در تبریز بوکالت و نیابت قضاوت مشغول است این مطلع از اوست :
 فزون زعرش برین است قدر خانه تو بر آسمان زده صد طعن آستانه تو»
 (رک: تحفه سامی ۱۴۲، دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۰)

مراد طوجی - ملا مراد پسر میرزا جان در طسوج تولد یافته است و بنوشته صاحب قصص خاقانی نسلش بسلسله انصار منتهی میشود. تتبع از نظامی گنجوی کرده و پیروی از پنج گنج دیوانی موسوم به حصول المراد در بحر مخزن الاسرار شامل سه هزار بیت و مثنوی دیگری در بحر یوسف و زلیخا موسوم به عشق و حسن شامل چهار هزار بیت و دیوانی در بحر لیلی و مجنون ساخته و پرداخته است از آثار دیگر او گویا

شرحی بوده که به زیج میرزا الغ بیک مینوشته است .

در خدمت شیخ الفضلا حسین تنگ آبادی که از جمله علمای عصر بوده تحصیل

کمالات نموده است . ازمثنوی حصول المراد اوست :

ای بتو روشن همه ازش جهت	از جهت آنکه نهئی در جهت
رشته جانها ز تو پرپیچ و تاب	از تو پسا خیمه زرین طناب
نور ظهور تو در این بارگاه	بسته بچشم همه راه نگاه

از مثنوی عشق و حسن اوست :

بحسن عشق او را میکنم یاد	که نام دلبری و دلدهی داد
علو پایه تقدیس آن ذات	کجا و کی رسی هیپات، هیپات
در این ره عقل حیرانست و مجنون	تعالی شأنه عما یقولون

از غزلیات اوست :

اندر سر هر ذره هوایست نهفته	نشینده کس این راز و کس نیز ننگته
بحریست جهان موج زن از جنبش ارکان	اندر صد فاش پرز گهرهای نسفته
در سینه غم عشق، چه داغی است نمایان	در دل هوس وصل، چه در ریست نهفته

از رباعیات اوست :

خاریم اگر چه چمن آرای خودیم	خاکیم و غبار خاطر پای خودیم
در وادی بیخودی شب و روز چو موج	عمریست که میدویم و بر جای خودیم

(رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۱-۳۴۰)

محمود شبستری - شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم بن یحیی شبستری در ایام سلطنت کیخاتو خان در شبستر تولد یافته و در عهد الجایتو سلطان محمد خدا بنده و ابو سعید بهادر خان، مشهور و مرجع علما و فضلا گردیده است.

شیخ اکثر اوقات خود را در سیر و سیاحت گذرانیده و بر بسیاری از ممالک اسلامی از قبیل بغداد و شام و یمن و حجاز و مصر و اندلس و قفقاز سفر نموده و بنا بر روایت مؤلف ریاض السیاحه چندی هم در کرمان متوطن و در آنجا تأهل اختیار نموده و اولاد و

احفادی از او بوجود آمده که جمعی از ایشان ارباب کمال و صاحب قلمند و بعنوان خواجگان شهرت یافته‌اند. بعضی از تذکره نویسان بهاء الدین یعقوب و برخی شیخ امین الدین تبریزی را پیر مراد او قید کرده‌اند و شاید شیخ از محضر هر دو کسب فیض کرده باشد.

وفات او - در تذکره‌ها تاریخ فوت او باختلاف قید شده است بشرح زیر :

تاریخ مرگ	نام تذکره
۷۱۸	عرفات الماشقین
۷۱۹	شاهد صادق
۷۲۰	هفت اقلیم، مجالس العشاق، مجمع الفصحا، ریاض المارفین

شیخ در شبستر وسط باغچه‌ای که بگلشن معروفست جنب مزار استادش بهاء الدین- یعقوب تبریزی مدفونست. بسال ۱۲۶۷ دو قطعه مرمر بزرگ بروی قبرش نصب و در آن چنین نقش شده است که شیخ بزرگوار در سنه ۷۲۰ در ۳۳ سالگی از این دارفانی بعالم جاودانی رحلت فرموده‌اند.

تألیفات او - وی از اجله علمای متصوفه زمان خود بود و دانش پژوهان در حل مشکلات خود بدو مراجعه میکرده‌اند چنانکه امیر سید حسینی هروی از خراسان نامه منظومی که مشتمل بر هفده سؤال بود بوی فرستاد و شیخ با اشاره استادش بهاء الدین یعقوب جواب گفت که بمثنوی گلشن راز موسوم و معروفست مجموع این مثنوی ۹۹۳ بیت میباشد که مکرر در تبریز و تهران و هند بطبع رسیده است.

سؤالات امیر حسینی بسال ۷۱۷ بشیخ رسیده چنانکه در مثنوی گلشن راز فرماید:

بسال هفده از هفتصد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان رسید از خدمت اهل خراسان

در این مثنوی شیخ معانی تصوف را بطرز ساده و شیرینی بیان کرده است که آدمی را بترك عادت و درك وحدت و جستجوی حقیقت هدایت میکند.

فضلا بمثنوی گلشن راز شروخی نوشته‌اند که مرحوم تربیت به اغلب آنها بشرح

زیر اشاره کرده است :

۱- شرحی است که گوهر صلبی حضرت شیخ بدان منظومه نوشته و آنچه در آنجامیتوان یافت در هیچ شرحی مشروح نیست . (عرفات العاشقین)
 ۲- امین الدین تبریزی که از تلامذۀ شیخ محمود بوده است هر يك از مصاريع گلشن راز را کلماتی برای توضیح مطلب افزوده . و تمام منظومه را بشکل مستزاد آورده است .

۳- شاعری متخلص به شیرازی بسال ۸۲۹ گلشن راز را نظماً بترکی ترجمه کرده است نسخه از این ترجمه را (که تاریخ استنساخ و تحریر آن ۸۷۱ بوده) مرحوم تربیت در تصرف داشته است . این ترجمه بدین ابیات شروع میشود :

معطر اولدی جان و دل حریمی	نفس اردی نفس رحمن نسیمی
سک-زیوز یگرم دو قوزیدی	یرین یوزی دولوقویون قوزویدی

۴- شرحی است که شجاع الدین کربالی در تبریز بقلم آورده است و بر روایت درویش حسین (در روضات الجنان ص ۳۳۲-۳۳۱) و ملاحشری ؛ عبدالرحمن جامی که خیال شرح این منظومه را داشته پس از دیدن این شرح از اقدام خود صرف نظر کرده است .
 ۵- شرحی است که نعمت الله ولی (۸۳۴) بر این وجیزه نوشته است .

(روضه اطهار)

۶- شرحی است که سید نظام الدین محمود داعی الی الله شیرازی (۸۶۷) بقلم آورده که بعنوان نسایم گلشن معروف و نسخه ای از آن در دانشکده معقول و منقول موجود است .

۷- شرحی است که سید یحیی خلوتی شروانی (۸۶۸) نوشته و نسخه ای از آن در کتابخانه مرادیه مغنيسا موجود است .

۸- شرحی است که شمس الدین محمد بن علی لاهیجی متخلص به اسیری (۹۱۲) بعنوان مفاتیح الاعجاز بسال ۸۷۷ نوشته و در آخر آن چنین گفته است :

ندیدم همچو گلشن پر دقایق	بسی تصنیف دیدم در حقایق
بعرفان شیخ محمود است فایق	اگرچه عارفان بسیار بودند

کجا باشد چنین گلشن که دروی
 از این گلها کجا یابی تو بوئی
 ز معنی بشکفت زینسان شقایق
 مگر گوئی بگل ترك علایق
 چنین درهای پر قیمت اسیری
 بگوش مردم نادان چه لایق
 این شرح بتاریخ ۱۲۶۴ در تهران چاپ شده است .

۹- شرحی است که شاه مظفرالدین علی شیرازی (۱۸۸۶) بر آن نوشته است.
 (کشف الظنون)

۱۰- شرحی است که بابانعمت الله بن محمود نخجوانی (۹۰۲) نوشته است.

۱۱- شرحی است که قاضی حسین میبدی (۹۰۹) بر آن نوشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانه حاجی حسین آقا ملک موجود است .

۱۲- شرحی است که ادریس بن حسام‌الدین بدلیسی^۱ (۹۳۰) نوشته است .
 (کشف الظنون)

۱۳- شرحی است که کمال‌الدین حسین بن شرف‌الدین عبدالحق اردبیلی متخلص به الهی (۹۵۰) نوشته است .
 (ریاض‌الماما)

۱۴- شرحی است که خواجه معین‌الدین محمد بن محمود معروف به دهمدار متخلص به فانی (۱۰۱۶) از نسخه اسیری تلخیص کرده و آن در هند بچاپ رسیده است.

۱۵- شرحی است که احمد بن موسی ترتیب داده است :

(روضه اطهار)

۱۶- شرحی است که محمد بن ابراهیم بن محمد علی سبزواری در قرن اخیر نوشته و آن در طهران بچاپ رسیده است .

۱۷- ترجمه آلمانی آن بسال ۱۲۵۲ هجری قمری باصل پارسی در وین با ضمیمه دورنمای قصبه شبستر و مقبره شیخ محمود چاپ شده است .

علاوه بر شرحهای مذکور ، مولانا عبدالرحیم خلوتی (۸۵۹) و جلال‌الدین دوانی (۹۰۸) بعضی از ابیات دشوار گلشن‌راز را شرح و تفسیر کرده‌اند. و همچنین ملا محسن فیض (۱۰۹۱) در مقدمه که بر دیوان خود بعنوان «دیباچه الاشواق الاربعه» نوشته و اصطلاحات صوفیه را شرح و توضیح کرده تقریباً يك پنجم مثنوی گلشن‌راز را

بعنوان شواهد در این مقدمه آورده است .

از جمله نظایر مثنوی گلشن راز منظومه‌های ازهار گلشنی و گلشن رموزی قابل ذکرند .

دیگر از تألیفات شیخ بزرگوار مثنوی سعادت‌نامه اوست (بر وزن حدیقه الحقیقه حکیم سنائی غزنوی) که دارای سه هزار بیت و منقسم بهشت باب و هر باب مشتمل بر فصول و حکایات میباشد. این ابیات را در وصف حال خود گفته است :

مدتی من ز عمر خویش مدید	صرف کردم بدانش و توحید
در سفرها چه مصر و شام و حجاز	کردم ایدوست روز و شب تکثار
سال و مه همچو دهر میگشتم	ده ده و شهر شهر میگشتم
علما و مشایخ این فن	بسکه دیدم بهر نواحی من
جمع کردم بسی کلام عجیب	کردم آنکه مصنفات عجیب ^۱
از فتوحات و از فصوص حکم	هیچ نگذاشتم نه بیش و نه کم.

شیخ در این مثنوی از بابا حسن سرخابی، بابا فرج تبریزی، خواجه محمد کججانی، خواجه عبدالرحیم تبریزی و خواجه صاین الدین تبریزی که جمله‌گی از مشاهیر عرفای اواخر قرن ۶ آذر بایجان میباشند نام برده است .

دیگر از تألیفات او رساله حق الیقین فی معرفة رب العالمین، و مرآت المحققین، و رساله شاهدنامه و ترجمه منهاج العابدین امام غزالی را باید نام برد .

دیگر کتاب «کنز الحقایق» اوست که در خردادماه ۱۳۴۶ شمسی بکوشش آقای سید محمدعلی صفیر و باتشریک مساعی خطاطان و نقاشان چیره دستی مانند حسن زرین خط، و علی اشرف، و غروی تبریزی، و نجفی زنجانی بطرز مطلوبی بچاپ رسیده است .

در تذکره‌ها باین اثر شیخ محمود شبستری اشاره نرفته است و بعضی در انتساب آن تردید کرده‌اند. ولی آقای محمدعلی صفیر در مقدمه بر کنز الحقایق چنین نوشته: «وهر سخن سنجی که کلام «کنز» و گفتار «گلشن» را در مقام قیاس قرار دهد

سرانجام بر این نکته سر نهید که هر دو اثر با یکدیگر همسر و همسیر و همپرو و همپرواز و هر دو از آن سخن پرداز گلشن راز است .

باز مینویسد: «اتحاد واقتران الفاظ و عبارات و سبک بیان و تطابق رقت فکر و دقت نظر و اوج پرواز کنز الحقایق و گلشن راز اغلب موید این مطلب است که ناظم این کتاب کسی جز حکیم عظیم و عارف معارف «شیخ محمود» نتواند بود» .

نهایت، کنز الحقایق بدین بیت شروع میشود :

بنام آنکه اول، آنکه آخر بنام آنکه باطن، آنکه ظاهر

و در مورد تاریخ تألیف و وجه تسمیه آن فرماید :

ز هجرت هشت و ده " و هفتصد سال که بود این نامه را این حسن ارسال

چو در آن گفته ام چندین دقایق نهادم نام آن «کنز الحقایق»

در این منظومه دینی از حقیقت اسلام، طهارت، نماز، زکوة، روزه، حج، جهاد، آفرینش نفس و مراتب آن، بینش نفس و مواهب آن، کار شیطان و سر لعنت او، صفت عشق، عالم دیگر، بهشت و دوزخ، رزق، درس دین، عیسی و دجال، معرفت مهدی، صراط، میزان، حشر و نشر سخن رفته است .

رك، هفت اقلیم ص (۲۱۴-۲۱۳) آنشكده آذر، مجمع الفصحا ص ۶۸-۵۹ دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۸-۳۳۴، مقدمه کنز الحقایق، تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۲۶۸-۲۶۳، ریاض-المارفین ص ۲۲۷-۲۲۱

مخلصی بنیسی- نامش حسن و از شعرای قرن دهم هجری است بنوشته صاحب مجمع الخواص اوقات خود را بنوشتن و ترتیب دان قبای فتح میگذرانیده .

گویا برای میرزا محمد وزیر قبای فتحی ترتیب میدهد ولی چنانکه میبایست مکافات نمی بیند و لذا این قطعه را گفته بدو میفرستد :

جامه فتح را چو قیمت نیست حسن مخلصی بنیسی

بعد از این بهر امردان باید بند تنبان فتح بنویسی !

مرحوم تربیت این موضوع را از مجمع الخواص بخطاچنین ترجمه کرده است :
 وقتی برای میرزا محمد وزیر قبای فتحی آراسته و ترتیب میداد شخصی بروی
 وارد شده پذیرائی مناسب حال ندید و این قطعه را برای وی نوشت و داد: جامهٔ فتح را... الخ
 از اوست :

مردم زغم رخ نکویت	رفتم زجهان ندیده رویت
فریاد که عاقبت بصد درد	بردیم بخاک، آرزویت
در حشر چو سر برارم ازخاک	هرسوی روم بجستجوییت
در چهرهٔ حور عین به بینم	افتد چو مرا نظر بسویت
در دیدهٔ مخلصی دو عالم	نبود به بهای نیم مویت

(رک، مجمع الخواص ۲۸۹-۲۸۸، دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۹)

معجز شبستری - میرزا علی فرزند حاجی آقا تاجر شبستری متخلص به معجز
 بسال ۱۲۵۲ شمسی در شبستر تولد یافته و تحصیلات ابتدائی خود را در مولدش پایان
 رسانیده و بعلت فوت پدرش در شانزده سالگی باسلامبول مسافرت کرده و در آنجا
 بمطالعه و تکمیل معلومات پرداخته است. وی درسی سالگی دوباره بزادگاهش برگشته
 و بیشتر اوقات خود را بسرودن اشعار انتقادی بزبان ترکی آذربایجانی و فارسی
 گذرانیده است معجز در اشعار خود ضمن مبارزه باخرافات مردم را بامواراجتماعی و تحصیل
 کمالات ترغیب نموده است. بسال ۱۳۱۲ سفری بشاهرود کرده و یکسال بعد در
 همانجا بدرود حیات گفته است اشعار ترکی وی در سال ۱۳۲۴ جمع آوری و چاپ
 شده است.

در حدود سال ۱۳۰۷ شمسی اهالی شبستر بشویق وی بفکر تأسیس مدرسهٔ
 دخترانه میافتند معجز اشعاری نغز سروده و بمقامات مربوطه میفرستد و در نتیجه بتأسیس
 دبستان پوراندخت شبستر موفق میشود. قسمتی از این اشعار ذیلاً برای نمونه نقل میشود:
 تا مادر اطفال نخوانند و ندانند
 اطفال چنان مادرخر، خر بچگانند

بر مومنه فرض است نبی گفت معلم
فرق تو و حیوان بعلم است و کتابت
روحی که علیل است کند خسته بدن را
آبادی هر مملکت از دانش زنهاست
مادر که ندانست وطن چیست عجم چیست

با اینهمه اوهام بشهره ترقی
ایرانی بیچاره سر از خواب جهالت
برخاست مواعد گراندیشه مکن هیچ
برخیز بدنه گوش بفریاد شه نشاه
یکره گذری کن بسوی گلشن احرار
(رک: تاریخ فرهنگ ارواق و انزاب)

گرمومنه زن نیست بگوئید کیانند
آنانکه نه از اهل سوادند، خرانند
اطفال چو جسمند، زنان روح و روانند
چه بر پسران تربیت آموز زنایند
اطفال چه دانند که از اهل کیانند

این قافله تا حشر رسیدن نتوانند
بردار، که صبح آمد و یاران نکرانند
غولان همه در بند سلیمان زمانند
کز سطوت شه کهنه پرستان بفرغانند
بین معجز و بلبل چه خوش آهنگ نوایند

ملاباشی طسوجی - اسمش میرزا محمود و از مشاهیر فضلالی عصر خود بود مدتی
بتدریس مظفر الدین میرزا و لیعهد اشتغال داشته و بسال ۱۲۹۵ قمری بدرود حیات گفته
و برادرش میرزا محمد طسوجی بجای وی بسمت ملاباشی منصوب شده است . میرزا
محمود بشرکت حجة الاسلام نیر من باب مطایبت هر یک پانصد بیت عربی مشتمل بر فتاوی
مضحکه منظوم ساخته اند که بعنوان الفیه عینکی معروفست .

(رک: دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۹)

ملتیچی چشمه کنانی - شیخ علی فرزند آخوند ملا رضا چشمه کنانی تحصیلات خود را
در نجف اشرف بکمال رسانید و با خددرجه اجتهاد نائل گشت و پس از مراجعت بوطن در رضائیه
سکنی گزید و بعلمت مخالفت با عرب باغی (یکی از روحانیون) از رضائیه کوچ کرد و
در طسوج رخت اقامت افکند و بسال ۱۳۵۲ قمری در هفتاد سالگی فوت کرد و در
شرفخانه بخاک سپرده شد .

این قطعه در جنگی متعلق بکتابخانه آقای جمالی بنام او ضبط شده است :

عزیمت کرد روزی عنکبوتی
 بجائی دید شهبازی نشسته
 بگرد آن تنیدن کرد آغاز
 زمانی کار در پیکار او کرد
 چو آن شهباز کرد ازوی کناره
 که بهر خود کند تحصیل قوتی
 ز قید دست شاهان باز رسته
 که بر بندد پر و بالش زیرواز
 لعاب خود همه در کار او کرد
 نمازش غیر تازی چند پاره

منابعی که در تنظیم این رساله مورد استفاده قرار گرفته است

- ابن المبارک محمد قزوینی معروف به حکیم، «ترجمه مجالس النفاث»، چاپ تهران، ۱۳۲۳ شمسی.
- ادوارد برون، «از سعدی تا جامی»، چاپ تهران ۱۳۲۷.
- احمد گرجی نژاد تبریزی متخلص به اختر، «تذکره اختر»، جلد اول بکوشش آقای دکتر خیامپور، چاپ تبریز شهریورماه ۱۳۴۳ (تألیف ما بین سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۵).
- امین احمد رازی، «هفت اقلیم»، چاپ تهران با تصحیح و تعلیق جوادفاضل (!) (تألیف ۱۰۰۲ یا ۱۰۲۸ قمری).
- بیت‌اله جمالی، «پایان نامه تحصیلی» (خطی متعلق بکتابخانه شخصی ایشان).
- تاریخ فرهنگ ارونق و انزاب، چاپ تبریز ۱۳۳۸.
- درویش حسین حافظ، «روضات الجنان»، چاپ تهران ۱۳۴۴ شمسی (تألیف در ۹۷۵ قمری).
- دکتر رضازاده شفق «تاریخ ادبیات ایران»، چاپ تهران ۱۳۲۱.
- دکتر ع. خیامپور، «فرهنگ سخنوران»، چاپ تبریز آبانماه ۱۳۴۰ (تألیف ۱۳۳۸-۱۳۳۴).
- دکتر محمد معین، «فرهنگ فارسی»، چاپ تهران ۱۳۴۵-۱۳۴۲.
- رضاقلی خان هدایت، «ریاض المارفین»، چاپ تهران، ۱۳۴۴ (تألیف در عهد محمد شاه قاجار).
- رضاقلی خان هدایت، «مجمع النصح»، چاپ تهران ۱۳۴۰-۱۳۳۶ بکوشش مظاهر مصفا در ۶ مجلد.
- سام میرزای صفوی، «تحفه سامی»، چاپ تهران ۱۳۱۴ شمسی (تألیف در سال ۹۵۷ قمری).
- سرتیپ علی رزم آرا، «جغرافیای نظامی ایران، آذربایجان خاوری»، چاپ تهران ۱۳۲۰ شمسی.
- صادقی کتابدار، «مجمع الخواص»، با ترجمه فارسی آن بوسیله آقای دکتر خیامپور، چاپ تبریز ۱۳۲۷ شمسی (تألیف در اواخر قرن یازدهم).
- عبدالرزاق دنبلی، «نگارستان دارا»، چاپ تبریز ۱۳۴۲ شمسی (تألیف در حدود ۱۲۴۱).
- لطفعلی بیگ آذر، «آتشکده»، چاپ تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۶ بکوشش حسن سادات ناصری.
- محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، «تذکره الشعراء»، چاپ تهران ۱۳۱۷ شمسی (تألیف در ۱۱۱۲-۱۰۸۳).
- محمدعلی تربیت، «دانشمندان آذربایجان»، چاپ تهران ۱۳۱۴ شمسی.
- محمدعلی مدرس تبریزی خیابانی، «ریحانة الادب»، چاپ اول ۱۳۳۶-۱۳۳۳ شمسی.